

واکنش روسیه در قبال شالوده شکنی گرجستان و اوکراین در خارج نزدیک

دانیال رضاپور^۱ - مهدی هدایتی شهیدانی^۲ - عسگر صفری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۶

چکیده

جدایی کریمه از اوکراین و ضمیمه شدن آن به قلمرو فدراسیون روسیه، جنگ روسیه با گرجستان و به رسمیت شناختن مناطق آبخازیا و اوستیای جنوبی به عنوان نشانگان زبان شناختی تداعی کننده این امر است که روسیه به دنبال بسط هر چه بیشتر حوزه نفوذ خود در خارج نزدیک است. از طرف دیگر هدف مقاله القای این امر است که با توجه به اینکه اراده سیاست گذاران روسیه در جهان پساتاریخی، همچنان بر دو عنصر ذهنیت تاریخی و ایدئولوژیکی ترسیم شده است، اجرای یک راه حل منطقه‌ای برخلاف منافع روسیه امکان پذیر نمی‌باشد. سوال مقاله این - گونه بیان می‌شود که رویه شالوده شکنی و برخلاف منافع روسیه در خارج نزدیک چه پیامد - هایی برای کشورهای اوکراین و گرجستان در پی داشته است؟ با کمک از گزاره‌های زبان شناختی تلاش کشورهای مذکور برای جدایی از مجموعه امنیتی مرکزگرایانه به رهبری روسیه پیامدی جز جدایی کریمه از اوکراین و حمایت کرملین از مناطق خودمختار آبخازیا و اوستیای جنوبی برای گرجستان نداشته است.

واژگان کلیدی: روسیه، خارج نزدیک، شالوده شکنی، گرجستان، اوکراین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران

danyalrezapoor@gmail.com 09119695074

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، روابط بین الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران: نویسنده مسئول

mehdi.hedayati88@gmail.com 0911 331 8505

^۳ - دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران

khiayov@gmail.com

مقدمه

مطالعه رفتار سنتی روسیه در منطقه پیرامونی خود (خارج نزدیک^۱) حاکی از یک پیشینه تاریخی است، و آن پیشینه تاریخی دلالت بر تثبیت نفوذ در مناطق یاد شده جهت پیشینه سازی ضریب امنیتی خود در برابر دیگری‌های قدرتمند منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. اگر چه جلوه‌های نفوذ روسیه در این منطقه تا حدودی متفاوت از گذشته است، اما اصل سیاست نفوذ آن کشور همچنان پابرجاست. به باور "فیونا هیل"^۲ اگر چه در گذشته بویژه تا قبل از فروپاشی شوروی، بافت اصلی سیاست نفوذ روسیه در میان جمهوری‌های عضو کشورهای مستقل هم‌سو و نیز سابقاً عضو شوروری در اروپای شرقی، نظامی - امنیتی بوده است، هم‌اکنون جلوه غالب این نفوذ، اقتصادی است. "آلکسی آرباتوف"^۳ در این رابطه می‌گوید: براساس باور رایج و گسترده در روسیه، کشورهای خارج نزدیک پوسته خارجی روسیه را تشکیل می‌دهند که وظیفه آن حمایت از هسته روسیه در برابر تهدیدات و خطرات خارجی و نیز تضمین ثبات و امنیت آن کشور است. (کیانی، ۱۳۸۶: ۲-۳) بدین ترتیب روس‌ها این منطقه را جز منافع خاص خود می‌انگارند و با وجود تحولات فزاینده منطقه‌ای و بین‌المللی در این نگاه تغییری ایجاد نشده و تعبیر مدودوف از این منطقه به عنوان حوزه "منافع ترجیحی"^۴ روسیه گواه آن است که مسکو هرگونه دست اندازی قدرت‌های خارجی به خارج نزدیک را همچنان به دیده تهدید می‌نگرد. روسیه همچنان ادعای برتری و حتی حق تعیین سرنوشت کشورهای حاضر در این حوزه را به مانند دوره اتحاد شوروی حفظ و خود را ضامن ثبات این جغرافیا می‌داند. (دانش‌نیا و مارابی، ۱۳۹۵: ۷)

از طرفی واژه "خارج نزدیک" حکایت از آن دارد که برای روسیه این کشورها هنوز به طور جدی خارج محسوب نمی‌شوند و دخالت دیگران در امور آنها، باعث بحران داخلی در کشور مربوطه و حتی مداخله در امور داخلی روسیه می‌باشد. از جمله افرادی که به طور نظری به تبیین این دیدگاه در روسیه پرداخته است، دوگین می‌باشد. اندیشه اوراسیاگرایی دوگین نوعی فلسفه سیاسی وی به شمار می‌رود که از سه سطح بیرونی، درونی و میانی تشکیل شده است. سطح بیرونی به جهان چندقطبی یعنی چندین مرکز جهانی تصمیم‌گیری از جمله اوراسیا اشاره می‌نماید. در سطوح میانی این دیدگاه، دوگین معتقد است که اوراسیاگرایی به معنای هم‌گرایی

^۱-Near abroad

^۲- Fiona hill

^۳-Arbatoov

^۴-PREFERENTIAL BENEFITS

کشورهای استقلال یافته در عین ایجاد الگوی فراملی، یعنی تشکیل دولت‌های مستقل است. در سطوح داخلی نیز دوگین به الگوی ساختار سیاسی لیبرالی و ملی‌گرایانه اشاره می‌کند. دوگین ضمن تأکید بر اتمام تاریخ مصرف ایدئولوژی‌های قرن بیستمی از جمله لیبرالیسم، بنا دارد تا نو اوراسیاگرایی را به مثابه گفتمان جدید و مطلوب روسیه در دنیای معاصر مورد آزمون قرار دهد. (هدایتی شهیدانی و رضاپور، ۱۳۹۵: ۲-۳) با توجه به مسائل فوق، می‌خواهیم از نظریه زبانی شالوده شکنی^۱ که دریچه‌ای عمیق در برابر ما به عنوان پژوهندگان روابط بین‌الملل قرار می‌دهد بهره‌گیریم و به واکاوی بنیادی پیامدهای سیاست مستقل کشورهای خارج نزدیک (اوکراین و گرجستان) که خواهان استقلال همه جانبه در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی خود در قبال روسیه هستند پرداخته شود.

براساس این مولفه‌ها سوالات مقاله این‌گونه مطرح می‌شود که ماهیت و سرشت این تحولات در خارج نزدیک چگونه است؟ چه عواملی باعث این نوع شالوده‌شکنی در خارج نزدیک می‌شوند؟ این دگرگونی‌ها در این منطقه چگونه و طی چه فرآیندی در بعضی از کشورهایی مثل اوکراین و گرجستان اتفاق می‌افتد؟ و در نهایت این سیاست‌های شالوده شکنی و برخلاف منافع روسیه در خارج نزدیک چه پیامدهای در پی دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند ماهیت و ابعاد این تحول را مشخص کند. ۱- ماهیت این تحولات در کشورهای اوکراین و گرجستان کاملاً همسان با خواسته دیگر کشورهای جهان بعد از جنگ سرد برای افزایش استقلال و مستقل بودن در حیطه سیاست‌های داخلی و خارجی بوده است. ۲- تلاش روسیه برای جذب کشورهای خارج نزدیک به نحوی که کشورهای منطقه را در ترتیبات و نهادهای امنیتی و اقتصادی مطلوب خود جذب کند عاملی برای تلاش کشورهای مانند اوکراین و گرجستان برای جدای از سیاست‌های کرملین بوده است. ۳- در نهایت تلاش کشورهای مذکور برای جدایی از حیطه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مرکزگرایانه به رهبری روسیه پیامدی جز جدایی شبه جزیره کریمه از اوکراین و جدایی و حمایت کرملین از مناطق خودمختار یا مستقل آبخازیا و اوسیتای جنوبی برای گرجستان نداشته است. در همین راستا برای آزمون فرضیه، بعد تعریف مختصری از چارچوب نظری، در بخش اول اندیشه اوراسیاگرایی دوگین و ماهیت و اصول راهبردی روسیه در خارج نزدیک مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس در بحث اصلی مقاله در دو بخش چالش‌های راهبردی که گرجستان

¹ - Breakthrough

و اوکراین در منطقه خارج نزدیک بر خلاف منافع کرملین بوجود آوردند و پیامد این تضاد بنیادین برای اوکراین و گرجستان در خارج نزدیک به صورت جداگانه بررسی می‌شود. روش تحقیق این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و ابزار گردآوری داده‌های آن مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و مقالات دسته اول در مورد موضوع مورد تحقیق می‌باشد.

۱- چارچوب نظری

۱-۱- پساساختارگرایی

پساساختارگرایی نگرشی به جهان است که هم وابسته به نتایج ساختارگرایی است و هم سعی می‌کند از آن فراتر رود. پساساختارگرایی ایده انسان عقلانی، یکدست، یا طبقه یا سوژه جنسیتی را که نمود و محمل هویت باشد، نمی‌پذیرد. پساساختارگرایان به نوعی منتقد برداشت‌های پیشین از سوژه، تاریخ و معنا هستند. (عالم و انصافی، ۱۳۹۷: ۶۸) پساساختارگرایان بر این باورند که چون عینیت ممکن نیست، بنا کردن یک علم عینی در نهایت ناممکن است. ساخت‌گرایی تحمیل‌کننده خوانش خاص خود بر یک متن است. بنابراین پساساختارگرایی نوعی خوانش انتقادی پشتیبان نوشتار است، که می‌توان رویه آن را، دست کم به شکل قیاسی، به همه فعالیت‌های انسانی بسط داد. به بیان دیگر پساساختارگرایی رویکرد انتقادی است که اسیر هنجارهای حاکم بر ساختار نیست، بلکه تلاش می‌کند مفروضاتی را که تکیه گاه نحله‌های فکری هستند، به آزمون بگذارد تا اصول قطعی آنها را به چالش بکشد و حقایقی را که بدیهی فرض شده، مجدداً مورد آزمون قرار دهد. (تاجیک، ۱۳۹۷: ۴۸)

وینگنشتاین^۱، هایدگر^۲، لاکان^۳، دریدا^۴ و فوکو^۵ از مهم‌ترین اندیشمندان رویکرد پساساختارگرایی هستند. همه این متفکران به عقل سوژه محور بدبین بوده و گفتمان فلسفه مدرنیته را به نقد می‌کشیدند. (داوند و داوند، ۱۳۹۶: ۱۸۹) به عنوان مثال میشل فوکو عقیده داشت که هیچ معرفت معتبر و حقیقت نابی وجود ندارد و تنها حوادثی پراکنده منجر به شکل‌گیری یک نظام حقیقت جدید و آغاز دوره‌های تاریخی می‌شود که باید با دیرینه‌شناسی آنها را جست‌وجو کرد. ایده شالوده‌شکنی دریدا نیز از این تفکر ناشی می‌شود. شالوده‌شکنی کلیدی‌ترین مفهومی

^۱-Ludwig Josef Johann Wittgenstein

^۲-Martin Heidegger

^۳- Jacques Lacan

^۴-Jacques Derrida

^۵- Paul Michel Foucault

است که دریدا تلاش داشت تا با روشن کردن مفهوم التفاتی (نقش اراده انسانی در رویدادها) در عین اینکه بی‌گناهی انسان را در عمل و کنش به تصویر می‌کشد، ضرورت آن (شالوده شکنی) و رقابت‌های قدرت در سطوح متفاوت زبانی را بیان کند. (رحم دل و سیمبر، ۱۳۹۳: ۲۶)

۱-۲- شالوده شکنی

یکی از مفاهیم کلیدی و رایج پساساختارگرایی شالوده شکنی است. به طوری که هارلند در تعریف پساساختارگرایی بیان می‌کند پساساختارگرایی شیوه‌ای از اندیشیدن و سبکی از فلسفه و نوعی از نوشتار است که نهایتاً به شالوده شکنی اهتمام می‌ورزد. با عنایت به اینکه محور پساساختار گرایان بر محور زبان است، ژاک دریدا نیز به عنوان یکی از چهره‌های معروف پساساختارگرایی و مکتب شالوده‌شکنی، ایده فلسفی خود را بر همین محوری پایه ریزی می‌نماید. (نورانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۷) شالوده شکنی به عنوان روش تلقی می‌شود، چرا که دریدا خود می‌نویسد، آنچه شالوده شکنی نامیده می‌شود، هیچ گاه و هیچ گاه با نهادهای فی نفسه^۱، با فلسفه فی نفسه^۲ و با زمینه دانش فی نفسه^۳ ضدیت نداشته است. (عالم و انصافی، ۱۳۹۷: ۶۹) نگاه دریدا به ساختار و شالوده‌شکنی متأثر از هایدگر است. از دیدگاه هایدگر "واژگون سازی"، فروپاشی تمام عیار یک سنت، یک نظام معنا یا لغت نیست، بلکه تلاشی است برای تبار شناسی، تدوین نظام حقیقت-ها و شیوه‌ای که حقیقت مرزهای خویش را ترسیم می‌کند. در گرایش بسیار مشابه، شالوده-شکنی اقدامی است رادیکال که نه تنها آنچه را که اصیل و خود بنیان می‌نماید را مورد سوال قرار می‌دهد بلکه راه‌های جدیدی برای فهم تازه امور مختلف از جمله فلسفه متافیزیکی غرب می-گشاید. (آقا حسینی، ۱۳۸۲: ۲-۳)

دریدا ضمن انگاشتن جهان به عنوان یک متن، شالوده شکنی را کوششی روشن‌گرانه جهت افشای تسلط عمودی، یک جانبه و خشونت بار متن بر حاشیه می‌دانست و از این طریق درصدد ایجاد تساوی و عدالت میان عناصر در متن و عناصر حاشیه‌ای و سرکوب شده بود. (علی حسینی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۱) با در نظر گرفتن تضادهای دوگانه، دریدا به دنبال آشکار کردن تضادهای دوگانه در ساختار و متن بود. دریدا تلاش داشت تضادهای دوگانه‌ای مانند، داخل-خارج، درست-غلط، خصوصی-عمومی، زنانه-مردانه، سوژه-ابژه، بیماری-سلامتی، خوب-بد

¹-institutions as such

²-philosophy as such

³- iscipline as such

را نشان دهد. او تلاش داشت نشان دهد که اصطلاحات برتری مانند عقلانیت همچنین می‌تواند غیرعقلانی باشد. (Farmer, 1997.14)

از یک منظر سیاسی و در ارتباط با مسائل سیاسی و روابط بین‌المللی، شالوده‌شکنی دریدا در پی شناخت کشاکش‌ها بر سر حاکم‌کردن ارزش‌ها یا معانی خاص و لذا درهم شکستن سلسله مراتب سیاسی مبتنی بر دلالت و اعمال گفتمانی در بافتی است که گفتمان‌های مسلط در صدد محدود ساختن معنای کلمات‌اند. با این تعبیر، ساخت‌شکنی متنی (یا گفتمان حاکم) راهی برای شنیده شدن صداهای حاشیه‌ای یا گفتمان‌های مطرود محسوب می‌شود. (عباس زاده، ۱۳۹۲: ۷-۸) همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد یکی از ویژگی‌های رویکرد شالوده‌شکنی دریدا قابلیت به کارگیری آن در طیف مختلفی علوم اجتماعی از جمله مسائل سیاست خارجی است. بنابراین این قابلیت را دارد که از آن برای تبیین این قبیل از موضوعات استفاده شود. برای مثال، شالوده‌شکنی بنیادی‌های نهفته در نظریات اثباتی را نفی کرده، نشان می‌دهد که متنی خود بنیان، همانند روسیه، چگونه به قیمت حصر و حذف دیگری (کشورهای خارج نزدیک)، شرایط امکانی خود را فراهم چیده است. در واقع تبیین سیاست خارجی روسیه از منظر شالوده‌شکنی دریدا بیانگر این است که روسیه در طول سال‌های مختلف چگونه توانسته است از طریق مسلط کردن خوانش‌هایی مانند اوراسیاگرایی و منافع ملی روسیه در حوزه خارج نزدیک منافع خود را به هزینه حذف سایر کشور از این مناطق پیگیری کند. در مقابل نیز کشورهای حاشیه رانده شده نیز چگونه از طریق به کارگیری ابزارهای مختلف در صدد بازنگری در ساختار حاکم بر این منطقه و از بین بردن هژمونی فدارسیون روسیه بوده‌اند. اختلاف گرجستان و اکران با روسیه و پیگیری سیاست‌های متعارض در مقابل آن نشان دهنده خوانش دوباره کشورهای مذکور از تحولات منطقه است.

۲- خوانش اول از حوزه "خارج نزدیک" (رویکرد روسیه)

اوراسیاگرایی یکی از رویکردهای مهم در سیاست خارجی روسیه است که در چند سال اخیر تأثیر مشهودی بر سیاست‌های کرملین گذاشته است. این نظریه با تأکید بر هویت متمایز روسیه از غرب، تأکید دارد که مسکو باید مواضع مستقلی در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای اتخاذ کند. آلكساندر دوگین مغز متفکر سیاست‌های کرملین، از شناخته شده‌ترین متفکران روسیه و بنیانگذار جریان فکری اوراسیاگرایی و از منتقدان جدی «جهانی‌سازی» در این کشور است. وی معتقد است

روسیه باید حضور اثرگذاری در عرصه سیاسی جهان داشته باشد و رهبری جریان ضد لیبرال دموکراسی را به عهده بگیرد. دوگین معتقد است روسیه به لحاظ فرهنگی، به شرق تعلق دارد و باید به عنوان رهبر، در برابر جهان تک قطبی «غربی-آمریکایی» بایستد. وی در تعریف اوراسیاگرایی می گوید: «اوراسیاگرایی یک فلسفه سیاسی با سه سطح خارجی، میانی و داخلی است. این نظریه، مشتمل بر جهان چندقطبی است، یعنی چندین مرکز جهانی تصمیم گیری وجود دارد که یکی از آنها اوراسیاست. (جوان آنلاین، ۳۰ بهمن ۱۳۹۴) این سه سطح، فلسفه اوراسیاگرایی است که بر مبنای آنها تنها یک نوع سیاست خارجی شکل می گیرد و آن هم مستقل از جهانی شدن، جهان تک قطبی، ملی گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم است. پس اوراسیاگرایی، به طور کلی مدل منحصر به فردی از سیاست خارجی روسیه است. در این راستا و با مطالعه اسناد سیاست خارجی روسیه بین سال های ۲۰۱۷ - ۲۰۱۳ می توان مدعی بود که هدف استراتژیک اوراسیا گرایان تبدیل شدن به یک قدرت جهانی مورد احترام همراه با نفوذ روسیه در مناطق جهان به خصوص در حیط خلوت خود (خارج نزدیک) می باشد. در این نوع ملی گرایی نوین به ایجاد یک هویت ژئوپلیتیک اوراسیایی متمایز با غرب و پررنگ شدن منطقه ژئوپلیتیک با توجه به موقعیت جغرافیایی روسیه تاکید می شود. (هدایتی شهیدانی و رضایپور، ۱۳۹۵: ۸-۹)

از سوی دیگر، دوگین در کتابی به نام **تئوری چهارم** سیاست سعی کرده تا مدل کلاسیک اوراسیاگرایی فراتر رفته و نئو اوراسیاگرایی خود را هم تئوریزه نماید. وی در این کتاب می نویسد: "قرن بیستم به پایان رسیده است و ما کم کم داریم این مطلب را به طور کامل درک می کنیم. قرن بیستم، قرن ایدئولوژی ها بود." وی در توصیف منظورش از تئوری چهارم ابتدا از سه ایدئولوژی زنده و حاضر در قرن بیستم نام می برد: فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم. دوگین سپس توضیح می دهد از زمانی که فاشیسم و کمونیسم شکست خورده و به تاریخ پیوستند، لیبرالیسم در عرصه، بی رقیب تاخت و تاز می کند و حتی وانمود می نماید که نه یک ایدئولوژی در کنار دیگر ایدئولوژی های دیگر، بلکه یکی از اجزای «طبیعی» حیات بشری است. آلکساندر دوگین در کتاب خود به دنبال آن است که با مطرح کردن یک تئوری چهارم که همان «نئو-اوراسیاگرایی» است، این تئوری را در مقابل لیبرالیسمی قرار دهد که اکنون یکه تازی می کند. دوگین همچنین می خواهد سیاست چهارم را به عنوان جایگزین و در برگیرنده رقبای قبلی لیبرالیسم و آتلانتیسیسم و در حقیقت، ترکیب جریان های غیرلیبرال معرفی کند، اول در روسیه و بعد در جهان. (Al waght, 2016) از این رو نئو اوراسیاگرایی را می توان نوع پیشرفته ملی گرایی روسی

به انضمام ریشه‌های اوراسیاگرایی کلاسیک دانست که ریشه در قومیت اسلاوی و زبان روسی دارد که با محوریت کلیسای ارتدوکس در یک نقطه متمرکز شده است. نواوراسیاگرایان بیشتر از اینکه روسیه را ترکیبی از اروپا و آسیا بدانند، خود را از جدا از این دو تصور می‌کنند. چنان که دوگین به عنوان رهبر حزب اوراسیا شعار حزب خود را "اوراسیا مافوق همه" اعلام کرده بود. در واقع، مخرج مشترک تمام جریان‌های اوراسیاگرا تحکیم روابط دوباره با جمهوری‌های تازه استقلال یافته و حضور فرماندهی روسیه در آنجا است. (Morozova, 2009: 669-672)

۱-۲- اصول راهبردی روسیه در حوزه "خارج نزدیک"

روسیه به رغم محتوای رفیع اصول دکترینی و نظری، یک وجه مشترک را در نشانگان یا متن سیاست خارجی خود دنبال می‌کند و آن عبارت است از افزایش نفوذ بین‌المللی خود. در این نشانگان(اهداف)، آنچه برای کرملین بیشترین اهمیت را دارد، در اختیار داشتن و نظارت بر منطقه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و برون نگه داشتن دیگری (غرب به ویژه ناتو) از این منطقه است. شناسایی بین‌المللی روسیه به منزله قدرتی بزرگ و حمایت از روس‌ها در خارج، یکی از اهداف کسب حمایت داخلی از رهبری سیاسی در کرملین نیز هست. (رشیدی، ۱۳۹۵: ۱۰) رهبری روسیه در عمل، سیاست خارجی عمل‌گرایی را پیش می‌برد و بیشترین بهره را از فرصت‌های موردی می‌برد. مسکو در سیاست بین‌الملل، همچنان بازی موازنه سازی را اجرا و در جریان آن از شکاف حریفانش استفاده می‌کند و به جای چندجانبه‌گرایی به روابط دو جانبه اهمیت می‌دهد که در آن می‌تواند بر شریک ضعیف‌تر برتری یابد. روسیه در مرتبه اول، به منظور تحقق اهداف خود از ابزار سیاسی استفاده می‌کند، ولی گزینه کاربرد ابزار نظامی را به ویژه در کشورهای خارج نزدیک که قدرت نظامی‌اش در این منطقه قابل تعمق است، حفظ می‌کند. در واقع روسیه که در نشانگان سیاست خارجی خود فاقد هویت‌های جذاب است به چماق روی می‌آورد، هر چند این رویه چندان هم موثر نبوده است. (رستمی، ۱۳۹۵: ۸-۹).

آسیب‌پذیری و نگرانی‌های امنیتی روس‌ها به عنوان قدرت بزرگ و هژمون منطقه، ناشی از تهدیدات خارجی است. در دکترین نظامی سال ۲۰۱۰، روسیه لیستی از تهدیدات داخلی و تهدیدات خارجی را معرفی می‌نماید. در این سند به‌طور واضح ادعاهای قلمرو ارضی در برابر روسیه و اتحاد و مداخله در امور داخلی کشورها و تنش‌های قومی و فعالیت گروه‌های تندرو در مجاورت مرزهای دولت فدراتیو روسیه و هم‌پیمانانش تهدیدات مستقیم امنیتی محسوب می‌شوند. از این رو روسیه از طریق وابستگی اقتصادی و انرژی، تداوم بخشیدن کمک‌های مالی

و حفظ روبل بعنوان ارز قابل قبول در مبادلات تجاری، شناسایی حق روسیه در حمایت از اقلیت های روس تبار در منطقه و شناساندن تابعیت مضاعف روس تبارها، تشکیل اتحادیه های سیاسی و اقتصادی (اتحادیه اقتصادی اوراسیایی، پیمان کشورهای مشترک المنافع) و درگیر ساختن خود در مناقشات محلی سعی در اعمال نفوذ در منطقه خارج نزدیک نموده است. (گودرزی و درخشنده لزرجانی، ۱۳۹۴: ۹)

مسکو حق و سهمی را برای خود در سرزمین های شوروی سابق قائل است که توجیه گر مداخله کرملین محسوب می شود. شاید آشکارترین جلوه عملیاتی دکترین مونروئه روسی، واکنش مسکو به گسترش انقلاب های رنگی در منطقه در سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ باشد. روسیه در این زمینه با نادیده گرفتن نارضایتی ها از دخالت خود در امور داخلی کشورهای منطقه از انتخابات اوکراین گرفته تا کاربرد تسلیحات در برخی دیگر از کشورهای مستقل مشترک المنافع (گرجستان)، تحولات پیرامون خود را ناشی از دخالت خارجی در منطقه نفوذ روسیه و تحریک خارجی توصیف نمود و با اعلام الگوی جدیدی از «دموکراسی مستقل»^۱ به آن واکنش نشان داد. (Sh-ak, 2010.146 مروری بر متون (اسناد) کلان سیاست خارجی این کشور، مبین خطوط کلی رفتارهای این کشور در خارج نزدیک است. در «اسناد سیاست خارجی روسیه» که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد بر دورنمای روابط روسیه با دنیای خارج، همکاری های چندجانبه با رویکردهای مشارکتی و مقابله با تهدیدهایی که علیه روسیه در اولویت قرار می گیرند، در نسخه جدید این سند در ژانویه ۲۰۰۸، بر نقش آفرینی بیشتر مسکو در اقتصاد و سیاست جهانی، در نظم بین المللی تک قطبی و بر جایگاه روسیه در بنیان گذاری نظم بین المللی جدید اشاره می شود. در سال ۲۰۱۰، اصول کلان سیاست خارجی روسیه به خصوص در دغدغه های نظامی به گونه ای بیان شده است که استفاده از نیروی نظامی در اراضی دولت های همجوار با روسیه، نزدیک تر شدن زیرساخت های نظامی ناتو به مرزهای این کشور، پیدایش مراکز تنش قومی و فعالیت گروه های تندرو مسلح بین المللی در نزدیکی مرزهای روسیه و متحدان آن به عنوان نگرانی های این کشور تأکید شده است. با توجه به این اسناد، هدف استراتژیک روسیه تبدیل شدن به یک قدرت جهانی مورد احترام همراه با نفوذ روسیه در مناطق جهان به خصوص در حیط خلوت خود می باشد. با تصویب این اسناد نوعی اجماع میان گروه های مختلف در این کشور

¹ -INDEPENDENT DEMOCRACY

ایجاد شده که روسیه باید به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای و به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی شناخته شود. (علی حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۹-۱۱) نکته قابل توجه در این اسناد این است که هرچند روسیه به طور ضمنی اذعان دارد کشورهای حوزه بالتیک را از دست داده اما آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و حوزه دریای سیاه را به عنوان بخشی از مدار استراتژیک خود در نظر می‌گیرد و از سوی دیگر نیز مناطقی در کشورهای مجموعه امنیتی دریای سیاه، مانند آبخازیا و اوستیای جنوبی در گرجستان، کریمه و سواتسوپل در اوکراین، بلاروس، منطقه ترانسنیستریا در مولداوی نیز هویت خود را تا حدود زیادی از روسیه اخذ می‌نمایند. (Kappeler, 2014, 110)

۳- خوانش دوم از حوزه "خارج نزدیک" (رویکرد کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی)

به نظر بسیاری از محققان، حساسیت مسکو نسبت به خارج نزدیک، به شکل‌گیری عملی دکترین مونروئه روسی^۱ انجامیده است. این دکترین، تضمین دست برتر مسکو در تحولات منطقه را غایت خود می‌داند. اما این خواسته روسیه با مقاومت و مزاحمت‌هایی روبروست. بسیاری از کشورهای خارج نزدیک، روسیه را بیش از آنکه قدرت بزرگ خیر خواه قلمداد نمایند، به مثابه دیگری قدرتمند می‌بینند که امنیت و حاکمیت آنها را تهدید می‌کند. نفوذ غرب در منطقه و استقلال‌خواهی جمهوری‌هایی که از روسیه رضایت کامل ندارند؛ دکترین مزبور و حفظ اوراسیا-گرایی روسیه را با چالش‌هایی عمده مواجه ساخته است. به عنوان مثال، حوادث اوکراین در سال ۲۰۱۴ سبب شد مسئله امنیت ملی در راس اولویت‌های حکومت‌ها در شش کشور اوکراین، بلاروس، مولداوی، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان قرار گیرد. شش کشور مزبور ناگزیر از باز-بینی موقعیت خود در ساخت امنیتی بین‌المللی هستند و در حالی که ارمنستان متمایل به تداوم ارتباط با ناتو است، مولداوی با احتیاط با الحاق این ائتلاف می‌اندیشد و گرجستان با اعتماد به نفس فزون‌تری خواهان یک برنامه اقدام عضویت از ناتو است. به علاوه زیر تاثیر حوادث اوکراین، دو دولت گرجستان و مولداوی، مسئله جدایی‌طلبی در آبخازیا و اوستیای جنوبی و نیز ترانزنیستریا را از اولویت خارج کرده‌اند تا اهرم فشار و دست‌کاری را از روسیه در مجاورت خود بگیرند. (رستمی، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۵)

۳-۱- گرجستان و به خطر افتادن موقعیت منطقه‌ای روسیه در "خارج نزدیک"

گرجستان به دلیل دارا بودن موقعیت خاص جغرافیایی خود در قفقاز جنوبی، در متن رقابت

^۱-RUSSIAN MONROE DOCTRINE

های ژئوپلیتیک قرار گرفته است: زیرا در گفتمان ژئوپلیتیک، تسلط بر مهم‌ترین منابع انرژی به همراه نواحی متضاد متنی (قدرت)، تسلط بر تمام دنیا تلقی می‌شود. گرجستان تنها کشور قفقاز است که به آب‌های آزاد دسترسی آزادانه دارد؛ این ویژگی در کنار وجود معادن و منابع انرژی (خورشیدی و رودخانه‌های متکثر برای تولید برق) و مهم‌تر از همه نقش حلقه ارتباطی در زمینه انتقال ذخایر عظیم نفت و گاز خزر به غرب، باعث پراهمیت شدن این کشور و قرار گرفتن در کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است. به طور کلی گرجستان در منطقه‌ای واقع شده است که ساحت وجود بحران‌ها و بلوک بندی‌ها در قفقاز و تنش‌های آذربایجان و ارمنستان دارای حساسیت و اهمیت خاصی می باشد که به خوبی تقابل بنیادی متنی و ژئوپلیتیکی میان روسیه و آمریکا را نیز برای سلطه و نظم دلخواه بین‌المللی به نمایش می‌گذارد. (یزدانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶-۷) از طرف دیگر به طور کلی چهار وجه مشخص سیاست خارجی گرجستان، نشان از یک موضع ضد روسی در میان مردم و دولت‌مردان گرجی دارد. ۱- ملی‌گرایی و ضد روس‌گرایی ۲- بحران‌های اقتصادی و حرکت به سوی غرب ۳- تمایل به ساختارهای یورو آتلانتیکی ۴- گوام و واگرایی در روابط مسکو و تفلیس. (شعیب بهمن، ۱۳۸۷: ایراس) علی‌رغم مشکلات فوق، مهمترین تقابل متنی در منطقه بحرانی قفقاز در تابستان سال ۲۰۰۸ بین دو کشور روسیه و جمهوری گرجستان بر سر مناطق جدایی‌طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا بود. رویدادهای خونین هشتم تا دوازدهم اوت ۲۰۰۸ در واقع نشان‌گر کوشش دولت-مردان تفلیس برای بازگرداندن یکپارچگی سرزمینی گرجستان بود. پس از دستاورد گران‌سنگ ساکاشویلی در بازگرداندن حاکمیت دولت مرکزی بر منطقه آجاریا و غلبه بر اصلان آپاشیدزه^۱، رهبر جدایی‌طلب این منطقه که این موفقیت در میان گرجی‌ها به «انقلاب کوچک رز»^۲ تعبیر شد و موجب تحکیم موقعیت سیاسی ساکاشویلی در عرصه داخلی و خارجی گردید، مقدمات و شرایط ذهنی و سیاسی برای حل بحران جدایی‌طلبی در دو منطقه دیگر گرجستان یعنی اوستیای جنوبی و آبخازیا فراهم شد. اما آنچه در اوت ۲۰۰۸ در اوستیای جنوبی و آبخازیا در نتیجه اشتباه استراتژیک ساکاشویلی روی داد، فراتر از بدترین پیش‌بینی‌ها درباره این دو منطقه بود و رویای الحاق کامل این دو منطقه که گرجی‌ها با خوشبینی از آن به انقلاب رز سوم و چهارم یاد می‌کردند، با جدایی کامل این دو منطقه از خاک گرجستان تبدیل به کابوسی دهشتناک برای

^۱-Aslan apashidzeh-

^۲ -"The Second Rose Revolution" or "Little Rose Revolution"

سیاست‌مداران تفلیس گردید، زیرا که نیک می‌دانستند. بازگرداندن آنها به سرزمین اصلی برای گرجی‌ها بسیار دشوار و با توجه به رویارویی با قدرت بزرگی مانند روسیه شاید غیرممکن باشد. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۸: ۲) از این رو، اگر گرجستان نسبت به قدرت نظامی روسیه مطلع بوده است، باید از دید نظامی و استراتژیک و اقتصادی بر روسیه برتری می‌داشت و یا باید از سوی پشتیبانان غربی خود به خوبی تجهیز می‌شد و توان خویش را افزایش می‌داد. در این فضا تضادهای بنیادین متنی (تضاد منافع) تصمیم‌گیران گرجی باید می‌دانستند که روسیه هنوز علی‌رغم فروپاشی شوروی یک قدرت هسته‌ای با زردخانه‌ای جهنمی است که می‌تواند چندین بار کره‌ی خاکی را زیر و رو کند. گذشته از آن روسیه بعد فروپاشی شوروی مخصوصاً در بحران‌های بالکان و جنگ عراق از سوی غرب بسیار تحقیر شده بود و می‌خواست توان نظامی خود را به گونه‌ای به غرب نشان دهد. به ویژه در حوزه منافع حیاتی خود در قفقاز این مورد نیازمند بهانه‌ای بود تا اینکه برخی از محافل جنگ‌طلب در دولت وقت این بهانه را با دل بستن به پشتیبانی غرب و ناتو به روسیه دادند و با صحنه‌سازی حمله به نیروهای روسی پاسدار صلح، مرکز اوستیای جنوبی را در عملیات برق‌آسا البته بدون لجستیک کافی تصرف کردند. روز بعد با حمله روسیه به اوستیای جنوبی و زیر آتش سنگین توپخانه و تانک‌های روسی سربازان گرجی دست از ایستادگی کشیدند و با دادن تلفاتی ناگزیر به عقب نشینی شدند و تسخینوالی^۱ به دست نیروهای روسی افتاد^۲. با این وجود، مسکو با اعلام این ادعا که اکثریت جمعیت اوستیای جنوبی و آبخازیا، شهروندان روسی هستند، توانست نگرانی‌های خود برای امنیت شهروندانش را دلیل راه‌اندازی عملیات نظامی در قلمرو گرجستان بیان کند. مسکو با امنیتی نمودن این دو منطقه به طور نظامی، حمایت سیاسی خود را یک گام جلوتر با به رسمیت شناختن استقلال مناطق جدایی‌طلب گرجستان در پایان اوت ۲۰۰۸ به طور رسمی ابراز نمود و به رغم مخالفت‌های قابل توجه بین‌المللی، کرملین به حمایت خود از آبخازیا و اوستیای جنوبی به عنوان دولت‌های مستقل ادامه داد. (German, 2016.158) که همگی نشانگر تقابل دو ساختار متن مشابه اما متفاوت به لحاظ رده‌ها و نشانگان زبانی (تقابل غرب‌گرایان گرجی با اوراسیاگرایان روسی) بوده است. از طرف دیگر، در بعد تضادهای درون متنی امنیتی هم یکی از مسائلی که باعث تیره‌گی

^۱ - Tskhinvali

^۲ - (بنگرید به: درویشی سه تلانی و محمود آبادی، ۱۳۸۹: ۹-۱۰)

روابط مسکو و تفلیس شده است؛ تشکیل نیروی پلیس "گوآم"^۱ متشکل از کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی و توافق این کشورها برای جایگزینی این نیرو با نیروهای پاسدار صلح روسیه است. در گفتمان روسی، گوآم یک اتحاد ضدروسی است که مورد حمایت آمریکا واقع شده و در جهت تضعیف جایگاه روسیه در منطقه فعالیت می‌کند. روسیه بارها تلاش کرده است که به گرجستان و حیات خلوت سابق خود بازگردد و ثابت کند که تنها بازیگر کلیدی در این منطقه است. بنابراین یکی از سیاست‌های روسیه در این منطقه این است که تا حد ممکن حضور بازیگران بین‌المللی را در گرجستان - آبخازیا و اوستیا - محدود کند. (نیکنامی و اعتصام، ۱۳۹۵: ۷)

علاوه بر جلوگیری از نقش آفرینی بازیگران خارجی، روس‌ها بر این باورند که هرگونه استخراج و انتقال انرژی از راه گرجستان، موجب افزایش قدرت و نفوذ آن کشور می‌شود که این مسئله، یک چالش امنیتی برای روسیه محسوب می‌گردد. به همین جهت در قبال گرجستان هیچگونه کوتاهی از خود نشان ندادند. ترنین معتقد است که مسکو به دلیل از دست دادن حوزه تاثیر نفوذ موثر خود از معادلات منطقه از جمله خارج ماندن از خطوط انتقال انرژی با توسل به جنگ با گرجستان، فرصت رساندن این پیام که حوزه‌های نفوذ مورد علاقه روسیه قابل نفوذ نیست را به دست آورد و از آن نهایت استفاده را کرد. (یزدانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۱) هدف نهایی روسیه از دخالت در بحران گرجستان با توجه به نشانگان متنی و با بهره‌گیری از الگوی ادراکی و شناختی روس‌ها، بازتثبیت موقعیت خود به عنوان بازیگر اصلی در معادلات سیاسی و امنیتی و بازیابی موقعیت برتر خود در این حوزه بود. بر این اساس بروز و استمرار درگیری‌ها در اوستیای جنوبی و آبخازیا می‌تواند بستر مناسبی برای فهم این امر است که کرم‌لین به هیچ وجه حاضر به خطر انداختن منافع راهبردی خود در خارج نزدیک نخواهد بود. به رسمیت شناختن دو منطقه مستقل گرجستان به خوبی نشان دهنده این موضوع است که شالوده‌شکنی و مخالفت با منافع راهبردی روس‌ها در خارج نزدیک پیامدی جز هرج مرج، جدایی‌طلبی و حتی استقلال برای این کشورها به ارمغان نمی‌آورد. حتی با توجه به نشانگان شناختی و درون متنی در اسناد ذکر شده در صفحات پیشین می‌توان مدعی بود که گرجستان برای روسیه بخشی از منافع حیاتی این کشور به شمار می‌رود که در محدوده خارج نزدیک مسکو قرار گرفته

^۱ - Guam

است. لذا روسیه در این تحولات با به کارگیری اهرم‌های سیاسی و نظامی خود در منطقه تلاش کرد، ضمن مجبور کردن تفلیس به پذیرش این برتری، نقش برادر بزرگ را بار دیگر به گرجستان و سایر دولت‌های خارج نزدیک گوشزد کند.

۳-۲- اوکراین و پیامد غرب‌گرایی و بی‌توجهی به روس‌ها در "خارج نزدیک"

در میان جمهوری‌های جدا شده از اتحاد شوروی، اوکراین به دلیل ساختارهای مادی و معنایی در گفتمان خارج نزدیک روسیه از اهمیت زیادی برخوردار است. این کشور به واسطه اشتراک‌های قومی، زبانی و مذهبی با روسیه قرائتی از تاریخ، هویت و فرهنگ روسی است و از نظر تاریخی با روسیه پیوند نزدیکی دارد. اوکراین در تاریخ شکل‌گیری امپراتوری روسیه و اتحاد شوروی نقش برجسته‌ای داشته است؛ افزون بر اشتراک‌های هویتی و فرهنگی (عوامل معنایی) آنچه اوکراین را برای روسیه و سایر کشورهای دنیا مهم کرده است، نشانگان ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک (عوامل مادی) این کشور است. اوکراین در تقاطع دوتایی قدرت بزرگ روسیه و آمریکا قرار گرفته و از نظر ژئواکونومیک محل حمل و نقل ۸۰ درصد گاز طبیعی وارداتی اروپا از روسیه است. اهمیت این مسئله از آن رو است که روسیه تأمین‌کننده یک سوم نیاز مصرفی اتحادیه اروپا به گاز طبیعی است. (دانش نیا و مارابی، ۱۳۹۵: ۷-۸) اوکراین دارای اهمیت استراتژیک برای تحول گفتمانی روسیه برای ایجاد یک امپراتوری است چرا که ورودی زمینی برای جنوب باختری روسیه می‌باشد و شبه جزیره کریمه واقع در کریمه پایگاه ناوگان مشرف بر ساحل روسیه در دریای سیاه و شهر سواستوپول دریایی روسیه در دریای سیاه است (ایوانف وزیر وقت دفاع روسیه، از دست دادن پایگاه اصلی این کشور در سواستوپول را برابر با مرگ ناوگان دریای سیاه روسیه می‌داند) که این اهمیت ژئوپلیتیک کریمه را برای روسیه آشکار می‌سازد. (علی حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۲۲-۲۳)

نکته مهمی که در نوع نگاه روسیه به اوکراین وجود دارد، دلایل درون‌متنی اهمیت اوکراین در سیاست‌های منطقه‌ای روسیه است: نخست به دلیل حضور زیاد روس‌تباران در این کشور، این منطقه را در مدار سیاست‌های امنیتی خارج نزدیک روسیه قرار داده است دوم: این کشور شاهراه انتقال انرژی از روسیه به اروپاست و روسیه درصدد برآمده تا نقش میانجی‌گر انتقال انرژی به اروپا را از کشورهای منطقه بگیرد. سوم گسترش دیگری‌ها (ناتو و اتحادیه اروپا) به این کشور و مرزهای شرقی که می‌تواند زنگ خطری برای روسیه باشد. چهارم: استقرار ناوگان دریایی در بندر سواتسوپل و آبراه استراتژیک تنگه کرچ که بزرگ‌ترین بندر تجاری روسیه و

مرتبط با مسیرهای راه آهن، کشتی و رودخانه در دریای سیاه بوده و همچنین شاهراه اصلی خطوط نفت و گاز بین دریای سیاه و دریای خزر است. به این ترتیب مسکو از طریق ادغام کریمه و کنترل کامل تنگه کرچ می‌تواند حلقه ارتباطی دریای سیاه و آزوف را در اختیار گیرد. و پنجمین اهمیت استراتژیک اوکراین در زمینه مباحث دفاعی می‌باشد. به عبارتی دیگر روسیه به شدت وابسته به صنعت هوا و فضا و دفاع اوکراین می‌باشد بطوری‌که بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ به عنوان سومین خریدار محصولات دفاعی اوکراین بوده است. از سوی دیگر بیشتر کارخانه های تجهیزات نظامی اوکراین نیز در جنوب شرقی این کشور قرار دارند. (گودرزی و درخشنده لزرجانی، ۱۳۹۴: ۱۲-۱۳) هر چند نشانگان هویتی بعد از فروپاشی شوروی در جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه به خصوص در روابط بین مسکو- کیف نقش مهمی داشتند، اما تضاد بنیادی‌تر، رفع تهدید، حضور دیگری (غرب) در مرزهای روسیه بود. استفن والت رفتار دولت‌ها را تحت تاثیر برداشت آنها از تهدید می‌داند و در این چارچوب مسکو سرنگونی ویکتور یانکوویچ، رئیس‌جمهور طرفدار روسیه و به قدرت رسیدن حاکمیتی با گفتمان غرب‌گرایی و روس‌ستیز در اوکراین را نشانه غربی برای کاهش قدرت و نفوذ روسیه در حوزه نفوذ سنتی کرملین می‌داند. توسعه نهادهای اروپایی و غربی در حوزه نفوذ سنتی روسیه که دارای مرزهای هویت یا غیریت گفتمان غربی بوده است؛ با تلاش مرحله به مرحله روس‌ها برای ایجاد اتحاد سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیک در منطقه اوراسیا در دوران بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم زمان بود. از این رو، سازمان پیمان امنیتی جمعی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا ابزاری برای رویارویی و تقابل روسیه با غرب می‌باشند و امروزه اوکراین عرصه این رویارویی می‌باشد. سخنان پوتین در جمع دیپلمات‌ها و سفرای روسیه بیانگر همین مطلب است، اوکراین میدان نبرد نظم نوین جهانی می‌باشد. (Felgebhauer, 2014. 25) پوتین از اساس بحران اوکراین را یک کودتا از سوی غربی-ها قلمداد می‌نمود و از سوی دیگر معتقد بود که اوکراین بهانه است تا آمریکا به طور عملی روسیه را در دریای سیاه محاصره کرده و گفتمان مسلط امنیتی - ارتباطی روسیه در دریای سیاه را منهدم کند؛ به این ترتیب، استراتژی نظامی روسیه در دریای سیاه و آرزوی رسیدن به آب‌های گرم از دریای سیاه تا مدیترانه چنان به هم می‌خورد که قدرت مانور استراتژیک روسیه را نابود خواهد کرد. در تایید چنین ادعایی، استفان والت با این باور که بحران اوکراین بیش و پیش از هر چیز حاصل اقدامات تهاجمی غرب علیه روسیه و برداشت از تهدید غرب است و می‌گوید: «روسیه بیش از ۲۰ سال اخیر را به مشاهده گسترش ناتو به شرق و استقرار سیستم

دفاع موشکی بالستیک از سوی آمریکا و متحدان اروپایی بدون توجه کامل به شکایات و منافع روسیه سپری کرد، اما هر اندیشمند واقع‌گرای می‌تواند به شما بگوید که روسیه این تحولات را به عنوان چالش امنیتی دراز مدت می‌بیند». (Walt, 2014)

مرشایمر دیگر اندیشمند غربی اعتقاد دارد: «براساس منطق حاکم در غرب، می‌توان تمامی گناه بحران اوکراین را متوجه تهاجم روسیه نمود و بر این اساس، پوتین شبه جزیره کریمه را به روسیه ملحق نمود تا امپراتوری شوروی را احیا نموده و حتی ممکن است در پی بقیه اوکراین و کشورهای اروپای شرقی باشد... این دیدگاه غلط است. آمریکا و شرکای اروپایی آن بیشترین مسئولیت را در ایجاد بحران دارند. ریشه مشکل در گسترش ناتو به عنوان عنصر اساسی در استراتژی بزرگ جدا کردن اوکراین از دایره اقمار روسیه و الحاق آن به غرب است. همزمان، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و حمایت از جنبش دموکراسی خواهی سال ۲۰۰۴ در اوکراین، عناصر کلیدی آن است». (Mearsheimer, 2014.1) برخی دیگر همچون جرج فریدمن هم نگرانی مسکو از نابود شدن گفتمان مسلط روس‌ها در مرزهای دریایی خویشتن توسط غرب را، دلیل تحرکات فزاینده روسیه به منظور جلوگیری از ورود اوکراین به اتحادیه اروپا قلمداد کرده است. وی معتقد است بندرهای اوکراین- اودسه و سواستوپل- آخرین بندرهای است که روسیه در صحنه عملیاتی خارج از قلمرو خود می‌تواند به وسیله آنها در مدیریت حضور داشته باشد. در واقع اهمیت این بندرها از بندر روسی نوووروسیسک نیز برای روسیه بیشتر است. (Friedman, 2014)

روسیه بعد از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و سرنگونی یانوکوویچ متمایل به روسیه و به قدرت رسیدن دولت غرب‌گرا در کیف، در برابر مطالع استعماری غرب، سیاست «بی ثبات سازی»^۱ شرق اوکراین را در پیش گرفت و در اولین اقدام، کریمه را که موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منحصر به فردی دارد و ۷۰ درصد آن روس تبار هستند را جدا و در یک همه‌پرسی در کریمه، این منطقه را به روسیه پیوند داد. حتی روسیه در دیگر شهرهای شرقی اوکراین شامل لوهانسک، دونتسک و اسلاویانسک در حال پیش برد هدف‌های خود و تضعیف دولت مرکزی بود. با این وجود واکنش روسیه صرفاً ماهیت نظامی و امنیتی ندارد. روسیه توانسته است نشانگان ژئوپلیتیکی را با اصالت اجتماعی و جمعیتی پیوند دهد. نه تنها ۲۳ درصد از جمعیت پنجاه میلیونی اوکراین را روس تبارها تشکیل می‌دهند، بلکه آنها را در دو بخش استراتژیک این کشور و در مجاورت مرز- های روسیه متمرکز هستند. زیرا حوزه استقرار گروه‌های روس تبار در اوکراین عمدتاً معطوف

^۱ -Destabilization

به شرق دنپیر و شبه جزیره کریمه است. پوتین در مورد الحاق کریمه به روسیه بیان کرد که روسیه خواست خود را تحمیل نکرده بلکه از انتخاب آزاد مردم حمایت کرده است. وی این امر را همسان با حمایت دولت‌های غربی از اعلام استقلال کوزوو از صربستان در سال ۲۰۰۸ دانست. اندکی قبل از الحاق کریمه در ۱۸ مارس پوتین در پارلمان این کشور اعلام کرد که روسیه از حقوق روس‌ها در خارج دفاع می‌کند. (Mcmahon, 2014)

الکساندر گولتز^۱، تحلیل‌گر نظامی مستقل روسیه با توجه به نوسازی ارتش روسیه و دخالت اخیر در اوکراین می‌گوید: «روسیه اظهارات خشونت‌آمیزی داشته و تاکید می‌کند که در جهان بازدارندگی نظامی متقابل زندگی می‌کند، در حالی که گمان می‌کند غرب توجهی به این مسئله نخواهد داشت؛ اما غرب توجه کرده و روسیه آماده نیست. وی بیان کرد که استفاده از ۱۰۰ هزار نیروی آموزش دیده برای تصرف کریمه یا حتی بی‌ثبات کردن همسایه، یک موضوع است؛ اما مقابله با ناتو موضوع دیگری است». بر این اساس گفتمان پوتین از نظر نظامی این بوده است که اوکراین در صورت دور شدن از مسکو به صورت دالانی برای تجاوز نظامی احتمالی به روسیه استفاده خواهد شد و از نقطه نظر اقتصادی بدون اوکراین سیاست کلان روسیه برای شکل دادن به «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» ممکن نمی‌باشد. زیرا اوکراین یک سرپل است و منطقه ورود به دژ آسیاست. بنابراین اولین جایی که انقلاب‌های رنگی اتفاق افتاد اوکراین بود. به خاطر اهمیتی که دارد. این تفکر، تفکر مкінدر است که ما اگر می‌خواهیم بر قلب آسیا حاکم شویم باید بر راه‌هایی که بر غرب آسیا و هارتلند منتهی می‌شود تسلط داشته باشیم. جنبه دوم نگاه به اوکراین از منظر نئو مآهانیان است. اوکراین و بندر کریمه درست در کنار دریای سیاه است یعنی یک راه دریایی هم برای اوکراین و اروپا و هم برای روسیه. بنابراین اوکراین از بابت راه داشتن به دریا و از بابت اینکه درست چسبیده به بزرگ‌ترین نیروی دریایی روسیه، برای آمریکا حائز اهمیت است. مضاف بر اینکه اوکراین می‌تواند منطقه‌ای حائل بین حوزه نفوذ روسیه و اروپا و غرب باشد و به همین خاطر بسیار مورد توجه روسیه قرار گرفته است. (وئوکی، ۱۳۹۳/۰۲/۱۸)

هدف نهایی روسیه از ضمیمه کردن شبه جزیره کریمه با توجه به نشانگان متنی و با بهره گیری از الگوی ادراکی و شناختی روس‌ها و گفتمان ژئوپلیتیکی، بازتثبیت موقعیت خود به عنوان بازیگر اصلی در معادلات سیاسی-امنیتی و بازیابی موقعیت برتر خود در حوزه خارج-

^۱ -Gulz

^۲ -Eurasian Economic Union

نزدیک است، در همین چارچوب منافع روسیه تا حدودی مورد تایید رئیس جمهور آمریکا دونالد ترامپ قرار گرفته است به طوری که در پاسخ به سوال خبرنگارانی که آیا ایالات متحده، کریمه را بخشی از خاک روسیه می‌داند یا خیر گفت: پاسخ ترامپ اینگونه بود که: «باید ببینیم!». در همین راستا، بروز و استمرار درگیری‌ها در شبه جزیره کریمه و استان‌های شرقی اوکراین می‌تواند بستر مناسبی برای فهم این امر که کرملین به هیچ وجه حاضر به خطر افتادن منافع راهبردی خود در خارج نزدیک نخواهد بود، را نشان داده است. علی‌رغم مباحث فوق، در شرایط کنونی که ترامپ بنیان سیاست خارجی خود را آمیزه‌ای از انزوایی و توسعه طلبی قرار داده و از یک سو بر "اول آمریکا" تاکید می‌کند بعد بر "جهان" و هدف استراتژیکش به عنوان قدرت هژمون اشاعه و رواج نظم مورد نظرش در سطح جهان براساس اولویت‌هایی که به شکل نهادهینه است و مهار چین و روسیه در ردیف‌های نخست این اولویت‌ها قرار دارد و مسکو هم در مقابل حداقل سیاست مهار خود در پیرامون و خارج نزدیکش و پیشروی ناتو به پیرامونش و تحریم‌های بین‌المللی را بر نمی‌تابد از این‌رو باید شاهد اختلافات دامن‌دار در خصوص مسائل جهانی در روابط روسیه و آمریکا در دوران ترامپ باشیم. (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۶: ۲)

مستقل کردن کریمه با حربه احترام به حقوق مردمان این شبه جزیره به خوبی نشان دهنده این موضوع است که شالوده‌شکنی و مخالفت با منافع راهبردی روس‌ها در خارج نزدیکی پیامدی جز هرج مرج و جدایی طلبی در شرق اوکراین و حتی استقلال (کریمه) برای این کشور به ارمغان نیاورد. حتی با توجه به نشانگان شناختی و درون متنی در نظران اندیشمندان روابط بین‌الملل می‌توان مدعی بود که اوکراین برای روسیه بخشی از منافع حیاتی این کشور به شمار می‌رود که در محدوده خارج نزدیک مسکو قرار گرفته است. لذا مناقشات این کشور بخصوص مناقشه‌های قومی و فرهنگی نشان داده است که مسکو یک اوکراین متمایل به غرب را تحمل نخواهد کرد و می‌خواهد به مانند گذشته، تسلط کامل را بر منطقه داشته باشد تا مانع از نفوذ غرب شود. لذا روسیه در این تحولات با به کارگیری اهرم‌های سیاسی و نظامی خود در منطقه تلاش کرد، ضمن مجبور کردن کیف به پذیرش این برتری، نقش هژمون منطقه را بار دیگر به کیف نشینان متمایل به غرب و سایر دولت‌های خارج نزدیک گوشزد کند.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی روسیه براساس عمل‌گرایی و اولویت هدف‌های ملی پایه‌گذاری شده است

و رهبران روسی بارها به ضرورت استفاده از منابع و روش‌های گوناگون قدرت برای دستیابی به هدف‌های خود اشاره کرده‌اند. از این رو، مفاهیمی مانند خارج نزدیک و آیین مونرئه روسی وارد ادبیات سیاست خارجی روسیه شد. که بارزترین مصداق عملیاتی این مفاهیم را می‌توان واکنش کرملین به رخداد‌های مانند بحران ۲۰۰۸ گرجستان و بحران ۲۰۱۴ اوکراین مشاهده کرد. با این وجود، تقابل بنیادین روسیه در بحران اوکراین و گرجستان در منطقه خارج نزدیک بیش از آنکه تحت انگاره‌های رقابت منافع ملی و عرفی این کشورها باشد، تحت تاثیر رقابت‌های زبان شناختی و نشانگان آن می‌باشد. هر دو کشور گرجستان و اوکراین در پی استقلال و جدایی از نفوذ دائمی روسیه از دریچه معرفتی خاص خود بودند. به دلیل اختلاف بنیادین در نشانگان زبان شناختی، نه تنها این دو کشور به اهداف خود نرسیدند، بلکه بشدت در اشکال مختلف مانند دخالت روس‌ها در مناطق مورد مناقشه این دو کشور تحت فشار قرار گرفته‌اند. نبرد بین دولت وقت گرجستان با مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا و دخالت روسیه در حمایت از این دو منطقه خودمختار و به رسمیت شناختن این دو منطقه، درگیری در شبه جزیره کریمه و الحاق کردن این شبه جزیره به روسیه، نا امن کردن مناطق شرق اوکراین با توجه به حضور پر شمار روس‌ها در این مناطق نشانگان نبرد سخت در محیط امنیتی کشورهای گرجستان و اوکراین را تداعی می‌کند. افزایش تنش‌ها در منطقه خارج نزدیک چیزی جز نمایش یا گشایش جدال متنی بین روسیه در مقابل اوکراین و گرجستان نمی‌باشد. در اصل سیاست خارجی روسیه در خارج نزدیک بعد از جنگ سرد چیزی جز گشایش اراده قدرت متن روسی و رقابت زبان شناختی نیست. از طرف دیگر با توجه به اینکه مساله التفاتی یا اراده سیاست‌گذاران خارجی روسیه بشدت محدود به عناصر ایدئولوژیک با بنیاد زبان شناختی است، امکان استفاده از یک راه‌حل جامع، جز احترام به حاکمیت روسیه در خارج نزدیک وجود ندارد. با این اوصاف بایستی در پس جدال ظاهری کشورها در این منطقه، اراده قدرت توسعه‌گفتمان مسلط روسی با اشکال متفاوت متنی را دید که در آن کشورهای خواهان جدایی از هژمون منطقه با خسران و زیان قابل توجه مواجه خواهد کرد.

منابع فارسی

کتاب

- آقا حسینی، علیرضا (۱۳۸۲)، شالوده شکنی: عبور از فراروایت‌ها راهکاری برای بازاندیشی نظام هویت‌ها»، توسعه فرهنگی، جلد چهارم، مجموعه مقالات همایش سیاست‌ها و مدیریت، تهران
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶)، پساساختارگرایی و روش، روش شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه)، دوره ۱۳، شماره ۵۰

- علیرضا آقا حسینی، علی علی حسینی و ساسان کرمشاهی (۱۳۹۶)، شالوده شکنی خود بنیانی تفکر غربی و تبیین مردم سالاری دینی در اندیشه سیاسی امام خمینی و مقام معظم رهبری، پژوهش‌های سیاست اسلامی، سال پنجم، شماره یازدهم، بهار و تابستان

مقالات

- حجت داوند، محمد داوند (۱۳۹۶)، پساساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه پردازی در روابط بین الملل (مطالعه موردی: مفهوم امنیت انسانی)، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۳۰
- خدیجه نورانی، محمدرضا سرمدی و عیسی ابراهیم زاده (۱۳۹۳)، دلالت‌های آموزشی ایده ساختار شکنی درآموزش مجازی، فصلنامه پژوهش در یادگیری آموزشگاهی، سال ۱، شماره ۱۴

- رستمی، محمد رضا (۱۳۹۵)، پوتین، اوراسیای گرایی و دشواری‌های احیای موقعیت قدرت روسیه، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره سوم، پاییز
- رشیدی، احمد (۱۳۹۵)، رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان

- رضا سیمبر، رضا رحمدل (۱۳۹۳)، شالوده شکنی جدال‌های امنیتی ایران و عربستان (۲۰۰۱-۲۰۱۴)، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز
- رکسانا نیکنامی، مسعود اعتصامی (۱۳۹۵)، آسیب شناسی رژیم همکاری اتحادیه اروپا- گرجستان در قابل موافقت نامه همکاری، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۵، پاییز
- علی حسینی، علی آقا حسینی، علیرضا نساج و حمید ویسی (۱۳۹۶)، دریدا و خوانش اسطوره برج بابل: شالوده شکنی نگرش و سیاست خشونت طلبانه سامی‌ها با استفاده از مفهوم دوستی،

- فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۲
- علی حسینی، حس آئینه وند، (۱۳۹۴)، تجزیه و تحلیل تاثیر اندیشه نئوآوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۲، زمستان
- عبدالرحمان عالم، مصطفی انصافی (۱۳۹۷)، بازشناسی گذار ساختارگرایی به پسا ساختارگرایی، فصلنامه سیاست، دوره ۴۸، شماره ۱
- عباس زاده، محسن (۱۳۹۲)، منطقه ساخت شکنی و سیاست عملی، جستارهای سیاسی معاصر، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان
- عنایت الله یزدانی، حسن آئینه وند و ابوالفضل اژییه باقری (۱۳۹۵)، نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره چهارم، زمستان
- فرهاد دانش‌نیا، مهر مارابی (۱۳۹۵)، تقابل سازه انگارانه آمریکا و روسیه در اوکراین، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان
- فرهاد سه تلانی درویشی، مائده محمود آبادی (۱۳۸۹)، بررسی سیاست‌ها و مواضع روسیه، گرجستان، آمریکا و ایران در جنگ روسیه و گرجستان، مجله سیاست دفاعی، سال نوزدهم، شماره ۷۳، زمستان
- کالاجی کوزه گر، ولی (۱۳۸۸)، پیامدهای بحران گرجستان بر نظام بین‌الملل، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۵، بهار
- کیانی، داوود (۱۳۸۶)، سیاست نفوذ روسیه در اوکراین، واکنش اتحادیه اروپا، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۷، بهار
- مهناز گودرزی، مریم لزرجانی درخشنده (۱۳۹۴)، بحران اوکراین در مجموعه امنیتی دریای سیاه، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹، پاییز
- مهدی هدایتی شهیدانی، دانیال رضاپور (۱۳۹۵)، جایگاه خارج نزدیک در گفتمان امنیتی نئوآوراسیاگرای روسیه، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۶، زمستان

خبرگزاری

- دنیای اقتصاد (۱۳۹۶)، روابط آمریکا و روسیه در یک سالگی دولت ترامپ، روزنامه دنیای

اقتصاد، بهمن ماه

- شعیب، بهمن (۱۳۸۷)، روابط روسیه و گرجستان، ماهنامه ایراس
- وثوقی، سعید (۱۳۹۳)، اوکراین سرپلی استراتژیک و ژئوپلیتیک برای غرب و روسیه، صاحب نیوز، قابل دسترسی در:

<http://sahebnews.ir/88009>

English Resources

Book

- Skak, Mette (2010), **Russia's New "Monroe Doctrine"**, in: Roger E. Kanet (ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan

Articles

- Felgenhauer, Pavel (2014), **Putin: Ukraine is a Battlefield for the New World Order**, Eurasia Daily Monitor, Vol.11, No.121
- Farmer, D.J. (1997), **Derrida, deconstruction, and public administration**, American Behavioral Scientist, 41(1)
- German, Tracey (2016), **Russia and South Ossetia: Conferring Statehood or Creeping Annexation?** Southeast European and Black Sea Studies, Vol.16, No1
- Kappeler, Andreas (2014), **Ukraine and Russia: Legacies of the Imperial Past and Competing Memories**, journal of Eurasian studies, 5
- Morozova, Natalia (2009), **Geopolitics Eurasianism and Russian Foreign Policy under Putin**, Geopolitics, Vol. 14, Issue 4

Site

- AL waght (2016), **Russian Foreign Policy: Eurasianism, Fourth Political Theory of Alexander Dugin**, <http://alwaght.com/en/Keywords/dugin>
- Friedman, George (2014), **Perspectives on The Ukrainian Protests**, Stratford Global Intelligence, Available at: <http://www.stratfor.com>, Accessed on: 2014/01/24
- MacMahon, Robert (2014), **Ukraine in Crisis**, Council on Foreign Relations, Available at: <http://www.cfr.org/ukraine/ukraine-crisis/p32540>, Accessed on: 2015/1/3
- Mearsheimer, John J. (2014), **Why the Ukraine crisis is the West fault. The Liberal delusions that provoked Puti**, Foreign Affairs, No. 93, <http://www.foreignaffairs.com/articles/141769/john-j-mearsheimer/why-the-ukrinecrisis-is-the-west-fault> (accessed 25 November 2015)
- Walt, Stephen M (3 March 2011), **No Contest**, Foreign Policy, <http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/03/03/25> September 2014